

« کورش بزرگ » ابرمرد تاریخ.

* « کورش بزرگ » ابر مردی است که بسیاری کسان، از دلاوری های او در جنگها، از داد و دهشهای او و از دست و دل بازیهایش، داستانها گفته و نوشته و به جا گذارده اند. و این بار به داستانی میپردازیم که مردانگی و بزرگواری او را بازگو میکند. و بما نشان میدهد که به راستی او انسانی والا، مردی چشم پاک، و در دوستی استوار بوده است.

* در یکی از گنج خانه های (موزه) اسپانیا، نگاره ای (یا نقاشی) به نمایش گذارده شده است؛ به نام « پانته آ ». این نگاره به دست پرتوان هنرمند اسپانیایی « وِنسان لویز Vincent Lopez » کشیده شده است، که نشانگر مردانگی و چشم پاکِ « کورش بزرگ » و سرگذشت و سرانجام « پانته آ » می باشد.

کوتاه شده ی آن داستان چنین است.

+ « ابراداتاس » فرمانروای شوش و از هم پیمانان شاه « آشور » بود. « ابراداتاس » بهنگام جنگ « آشور » با « کورش بزرگ » که به شکست « آشوریان » انجامید، در لشکر « آشور » نبود. زیرا پادشاه، او را برای یاری خواستن از فرمانروای « بلخ » نزد او فرستاده بود. پس از شکست آشور بدست « کورش بزرگ »، « پانته آ » که همسر فرمانده « ابراداتاس » بود، نیز مانند بسیاری دیگر، در بند افتاد (اسیر شد). در آن دوران، در سرزمین های دیگر چنین بود که دارایی ها، همسران و فرزندان مردم شکست خورده، از آن سرداران و سربازان پیروز بودند. ولی « کورش بزرگ » به مردان خود دستور داده بود که پس از پیروزی، کاری به زن و فرزند و دارایی مردم شکست خورده نداشته و به آنان دست درازی نکنند. و اگر هم پروه هایی (غنائمی) بدست میآمد، آنها را میان افسران و لشگریان خود پخش میکرد و هرگز برای خود چیزی برنمیداشت.

+ « کورش بزرگ » نگهبانی از « پانته آ » را بدست « آراسپاس » که مردی از سرزمین ماد و از دوستان دوران کودکیش بود، سپرد. هنگامی که این کار به « آراسپاس » واگذار شد، او از « کورش » پرسید:

« آیا شما هرگز خود، آن بانو، که نگهداریش را به من وامیگذارید، را دیده اید؟ »

« کورش » پاسخ داد: « نه! بخداوند سوگند، که من، نه! »

« آراسپاس » گفت:

« ولی من او را دیده ام، هنگامیکه میخواستیم او را برای شما برگزینیم، و به چادر او رفتیم، نخست او را از دیگران باز نشناختیم. او و همه ی پیشکارانش (خدمتکار) روی زمین نشسته بودند. پوشش او نیز مانند دیگران بود. و هنگامی که ما بر آن شدیم تا بدانیم کدامین آنها، بانوی شوش است، به دور او بر خود نگاهی انداختیم، با اینکه او با سر خمیده، بر روی زمین نشسته بود، بیدرنگ برتریش بر دیگران نمایان شد. هنگامی که از او درخواست کردیم تا بایستد، همه ی پیشکارانش با او برخاستند. زیبایی او در میان دیگران، با آنکه جامه ی ساده ای در برداشت، خیره کننده بود، هم از برای، بالا بلندی و دلربایی، و هم از برای شکوهمندیش. او نمیتوانست اشکهایش را که سرازیر شده و بر جامه و گونه هایش میچکیدند، پنهان سازد. هنگامی که سالخورده ترین مرد، در گروه ما، به آن بانو گفت: « ترسی نداشته باشید، بانو! ما میدانیم که همسر شما مرد والامنشی بوده است. ما شما را برای کسی برگزیده ایم که بی گمان از دید زیبایی، خردمندی و نیرومندی، کمتر از همسر شما نیست، دست کم، بدانگونه که ما باور داریم، اگر در این جهان مردی یافت شود که سزاوار شما باشد، آن مرد « کورش بزرگ » است که از این پس، شما از آن او خواهید بود. با شنیدن این سخنان، آن بانو روسری خود را از بالا تا به پایین پاره کرده و با آوای بلند گریه سرداد. پیشکارانش نیز همراه او با

آوای بلند میگریستند.» در اینجا بود که ما توانستیم بخش بیشتری از چهره ی او را ببینیم. بگذارید به شما بگویم «کورش»، همه ی کسانی که او را دیده اند، همین را میگویند؛ در آسیا، هیچگاه زنی به زیبایی او، دیده نشده است. ولی بهرروی شما خودتان میباید او را ببینید.»

«کورش» پاسخ داد:

«من میگویم؛ اگر او بدینگونه است که شما میگویید، بهتر آنست که اینکار را نکنم.»

آن مرد جوان پرسید: «چرا نه؟»، «کورش» گفت:

«اگر تنها شنیدن زیباییهای ستایش برانگیز او، من را وادار کند که با خرسندی برای دیدن او بروم، آنهم در این هنگامه، که هیچ زمانی برای از دست دادن ندارم، میترسم پس از دیدار او مهرش بر دلم بنشیند و تاب و توانم را بگیرد و ناچار شوم همه ی کارهایی را که میباید انجام دهم، بکناری گذاشته و نزد او بمانم!»

پس از گفتگوهایی چند که میان آن دو گذشت، «کورش» به «آراسپاس» گفت:

«نگهبانی او را به شما وامیگذارم. و درخواست میکنم با او رفتاری شایسته که درخور بانویی ارجمند است، داشته باشید.»

ولی سرنوشت «آراسپاس» چنین بود که، دلباخته ی آن بانو شده و نتواند در برابر کشش درونی خود پایداری کند. ولی «پانته آ» پیشنهاد «آراسپاس» را نمیپذیرد و از دست او نزد «کورش بزرگ» گلایه میکند. پس از شنیدن آن گزارش، «کورش بزرگ» کسی را پیش «آراسپاس» فرستاده و او را نزد خود فرامیخواند. «آراسپاس» از «کورش بزرگ» پوزش میخواهد و به او میگوید که از کرده ی خویش پشیمان است. پس از گفتگویی دراز، «کورش بزرگ» او را پنهانی برای انجام کاری نهانی (محرمانه) میفرستد که خود داستانی شیرین و شنیدنی دارد که از هوشمندی «کورش بزرگ» یاد میکند! هنگامی که «پانته آ» می شنود که «آراسپاس» «کورش بزرگ» را گذاشته و رفته، پیامی این چنینی برای او میفرستد:

«از اینکه «آراسپاس» به دشمن پیوسته، اندوهگین نباشید. اگر به من پروانه (اجازه) دهید که کسی را نزد همسرم بفرستم، بی گفتگو دوستان بسیاری جانسپارتر از «آراسپاس» به شما خواهند پیوست و من میدانم که شوهرم با دسته های رزمی بسیاری به سوی شما خواهد آمد. «کورش بزرگ» پس از دریافت پیام «پانته آ» به او پاسخ داد که میتواند پیکری به سوی همسرش بفرستد. و «پانته آ» چنین کرد. همینکه «آبراداتاس» پیام همسرش را دریافت کرد، با نزدیک به هزار سوارکار به سوی «کورش بزرگ» روانه شد. او هنگامی که به نگهبانان پارسی رسید، کسی را نزد «کورش بزرگ» فرستاد تا بداند او را در کجا میتواند ببیند، «کورش بزرگ» فرمان داد که او را بیدرنگ و یگراست نزد همسرش ببرند. «آبراداتاس» پس از دیدار «پانته آ» پیش «کورش بزرگ» رفت و با دیدن او دست راستش را در دست راست «کورش بزرگ» نهاده و گفت:

«در پاسخ آنهمه مهربانی که شما به ما کرده اید، من تنها میتوانم بگویم: سرفراز خواهم بود اگر به پیشکاری (خدمتکاری) شما درآمده و در جرگه ی یاران شما باشم. و «کورش بزرگ» این پیشنهاد را پذیرفت. از آن پس «آبراداتاس» از هم پیمانان نزدیک «کورش بزرگ» شد. او در جنگ با «کرزوس» و مصریان که با او هم پیمان بودند، در سپاه «کورش بزرگ» میجنگید. و شوربختانه در این جنگ کشته شد. پس از پایان جنگ، همینکه «کورش بزرگ» از کشته شدن «آبراداتاس» آگاه شد، به دو تن از سردارانش؛ «گاداتاس» و «گُبرياس» دستور داد تا زیباترین آذینها و پیرایه ها را بگونه ای فراهم آورند که شایسته ی مردی دلاور و گرانمایه مانند «آبراداتاس» باشد. سپس بیدرنگ به دیدار «پانته آ» رفت. او را گریان، در کنار پیکر همسرش بر زمین نشسته دید. «کورش بزرگ» دست راست «آبراداتاس» را در دست گرفته و گفت:

«افسوس، ای یار دلاور که رفتی و ما را تنها گذاشتی؟!»

و هنگامی که خواست دستش را بیرون بکشد، دست «آبراداتاس» در دست او ماند، زیرا مچ دست آن سردار با شمشیر یک سرباز مصری بریده شده بود.

«کوروش بزرگ» و «پانته آ» در سوگ «آبراداتاس» با هم گریستند. هنگام جدا شدن از «پانته آ»، «کوروش بزرگ» به او گفت:

«شما نباید تنها بمانید. من شما را پاس بسیار میدارم (احترام میگذارم) و دستور میدهم شما را به هر کجا که میخواهید، ببرند و برای همسرتان نیز از هیچ بزرگداشتی کوتاهی نخواهم کرد. با گفتن این سخنان، «کوروش بزرگ» با دلی آکنده از غم، از آنجا بیرون رفت. پس از رفتن او «پانته آ» از همه ی پیشکارانش، جز یک تن، درخواست کرد که او را تنها بگذارند تا بتواند در سوگ شوهرش گریه و زاری کند. پس از اینکه آن دو، تنها ماندند، «پانته آ» به پیشیارش (خدمتکار) دستور داد؛ پس از اینکه او نیز مُرد، پیکر همسرش و او را در یک ردا با هم گذارده و بپوشاند. گریه ها و خواهش های پیشیار «پانته آ» کاری از پیش نبرده، جز اینکه او را بیشتر خشمگین کرد. از اینرو پیشیار «پانته آ» بر زمین نشسته و آرام آرام میگریست. «پانته آ» خنجرى را که از پیش فراهم آورده بود، از زیر پیراهنش بیرون کشیده و، آن را در دل خود فرو برد. پس این رخداد دلخراش، آن پیشیار بهمانگونه که بانویش درخواست کرده بود، پیکر او را که سر در آغوش شوهرش داشت، در ردایی پیچید. و سپس او نیز خود را با همان خنجر کشت.

* این کوتاه شده ی داستان اندوه باری است، که گوشه ای از والایی و بزرگ منشی و پاکدلی «کوروش بزرگ» را نشان میدهد که «گزنفون» در نسک (کتاب) زندگینامه ی او به گستردگی و شیرین آن را بازگو کرده است.

* هوشمندی «کوروش بزرگ» برآیند آمیختگی دو تیره ی بزرگ آریایی پارس اُ ماد بود. (تیره ی ماد = با تیره ی آذریان اُ کردها). آمیختگی این دو تیره، ایران بزرگ را ساخت، «کوروش بزرگ» را پدید آورد که در جهان شگفتی آفرید. این آمیختگی پارس اُ ماد، یا پارس اُ آذری اُ کُرد و همچنین دیگر تیره های ایرانی هرگز جدا شدنی نیستند، که یکپارچگی این سرزمین را در پناه خود دارند (تأمین میکنند)

* آنچه که جهانیان را در باره ی «کوروش بزرگ» به شگفتی وامیدارد، روش فرمانروایی اوست. که با گشاده دستی، بخشایش، شور و دلگرمی دادن به (تشویق) آنانی که رفتاری شایسته داشتند، همراه بود. در بارگاه او همیشه به روی همگان باز بود تا او بتواند به رفتاری های مردم گوش فرادهد.

* بدینگونه بود که «کوروش بزرگ» خود را بیشتر پیشکار (در خدمت) مردم میدانست. هم او بود که با رفتاری انساندوستانه، توانست **شاهنشاهی** بزرگ ایرانزمین را برپا کند.

* اکنون جا دارد که در باره ی روش فرمانروایی **شاهنشاهی**، چند واژه ای گفته شود. و این از برای آنست که شنیده و خوانده میشود که بسیاری از مردم، میگویند یا مینویسند «امپراتوری هخامنشی» یا «امپراتوری ساسانی» که این نادرستی بزرگی است. برای نمونه در گفتگو با «شهبانو فرح» میشنومیم که ایشان را «امپراتریس فرح» مینامند که این لغزشی (اشتباهی) است از سوی گوینده. زیرا ما، در ایران هیچگاه «امپراتوری» نداشتیم. ما دارای «**شاهنشاهی**» بودیم. برای نمونه در سراسر شاهنامه ما هرگز به واژه ی «امپراتور» برنمیخوریم ولی به جایش واژه های **شاهنشاهی و شاهنشاهان و شاه** بسیار و بسیار دیده میشود. دو دیگر اینکه، «کوروش بزرگ» یا «داریوش بزرگ» و یا شاهان دیگر ایرانی، هرگز خود را «امپراتور» ننامیده اند. در سنگ نوشته های به جا مانده از «کوروش بزرگ»، او خود را **شاه شاهان، شاه آنتشان، شاه سرزمین های پارس** نامیده است.

واژه ی «امپراتوری»، واژه ایست یونانی، که روش فرمانروایی آن سرزمین بوده که هیچگونه پیوندی با روش فرمانروایی **شاهنشاهی** نداشته است.

روش فرمانروایی شاهنشاهی بدینگونه میبوده که شاه ایرانزمین پس از چیرگی بر سرزمین های شکست خورده، از سوی خود، فرمانروایی، برای آن سرزمین برمی گزیده. مانند «کوروش بزرگ» که بیشتر، همان فرمانروای شکست خورده را برمیگزید تا مردم و سرزمینش اداره کند، ولی همزمان پیرو شاه ایران باشد. از آنده بده که بادشاهان، ادانمست، متانستند خد، **شاهنشاه** با **شاه شاهان**، نامند، ادا آنا، شاهان.

بسیاری را زیر چتر فرمانروایی خود داشتند. در این روش فرمانروایی، شاه، پیشیار یا (خدمتکار) مردم و مانند پدری مهربان، همه ی تلاشش برای فراهم نمودن آسودگی و آسایش آنان میبوده است. از اینروست که شما در همه ی دوران تاریخ گذشته ی ایران از برده و برده داری، چیزی نه میبیند و نه میخوانید. در ایرانزمین نه تنها برده داری نبوده است و کسی را به بیگاری نمی کشیدند که برای ساختن ساختمانها، کاخها، راهها به کارگران دستمزد پرداخت میشده است. در کاوشهای باستانشناسی، نوشته های بدست آمده که از پرداخت دستمزد به مردان و زنان کارگر، داشتن بیمه، و آسوده روز (مرخصی) دوران بارداری برای زنان و بسیاری چیزهای دیگر سخن رفته است. ولی، خوب، این بماند که بدبختانه پادشاهانی هم بوده اند که از پیروی کردن از چنین روشی سرباز زده اند که آن خود، داستانی دارد، جداگانه. وارون آن، در روش فرمانروایی امپراتوری، همه ی مردم پیشکار (خدمتگذار) امپراتور بوده اند. و امپراتور بیشتر در اندیشه ی آسایش و بهزیوی خود و دور ابری هایش بوده است و بس. و می بینیم که برده داری و برده فروشی یکی از کارهای سودآور بوده که در درازای سده ها در امپراتوری های اروپا و سپس در امریکا رواگ داشته است.

* با دانستن دوگانگی میان این دو روش فرمانروایی، هنگامی که از ایران و تاریخ ایرانزمین گفتگو میکنیم، بهتر آنست که از بکار بردن واژه ی امپراتوری خودداری کرده و **شاهنشاهی** را که از آن خودمان میباشد، بنویسیم و بگوییم. که میان آن دو « تفاوت از زمین تا آسمان است.»

ژاله دفتریان

تیرشید ۳۰ آبان ۲۵۷۲ ایرانی
برابر با ۳۰ نوامبر ۲۰۱۳ ترسایی